



# قرآن و حقایق بیان معارف شیوه‌های

اسماعیل نساجی زواره

## کتاب جهان شمول

قرآن مجید که به منظور هدایت تمام انسان‌ها بر پیامبر (ص) نازل شده، کتابی است الهی و دارای مراتب که مرتبه‌ی اعلایش، یعنی همان «أم الكتاب»، نزد خداوند سبحان است: «وَأَنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٌ». این مرحله که اصل و ریشه‌ی قرآن است، وجود و حقیقت «عنداللهی» دارد. در آن جا سخن از لفظ، نوشتن، صورت ذهنی و علم حصولی نیست. تا انسان بالا نرود و به حضور اقدس خدا نرسد، نمی‌تواند آن مرتبه‌ی عالی را درک کند؛ چرا که مرتبه‌ی هدایت افراد با تقوا «... هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ» است.

اما مرحله نازل‌اش «عندالناس» و به صورت کتاب و لفظ عربی روشن ظهور کرده که الفاظ و ظاهرش قابل قرائت، استدلال، گفتن، شنیدن و نوشتن و نیز قابل فهم و همگانی است: «... هُدَىٰ لِلنَّاسِ...»<sup>۲</sup> بنابراین، همه‌ی انسان‌ها از نور هدایت و مقام نازل آن برخوردار خواهند شد؛ همان‌طور که خدای سبحان در کتاب خود قرآن را کتاب هدایت همه‌ی انسان‌ها معرفی می‌کند: «... وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلبَشَرِ...»<sup>۳</sup>

فهم قرآن کریم اگر چه به زبان خاصی (زبان عربی) نیاز دارد، اما زبان و فرهنگ آن در فطرت انسان‌هاست و همگان آن را می‌فهمند. به همین دلیل خدای سبحان قرآن را به عنوان یادآوری و پند و موعظه‌ی آسان معرفی می‌کند: «وَلَقَدْ بَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّذَكِّرٍ...»<sup>۴</sup> آسانی قرآن به دلیل آشنایی پیام آن با دل و جان انسان است، قرآن کلامی ثقیل، سنگین و پر مغز است، ولی در عین حال به دلیل هماهنگی با فطرت انسان، فهمیدن و بهره‌مندی از آن برای همگان آسان است.

انسان‌ها اگر چه از فرهنگ مشترک فطری برخوردارند، در هوشمندی و مراتب فهم یکسان نیستند. به تعبیر برخی روایات: «النَّاسُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»<sup>۵</sup>، مردم همانند معادن طلا و نقره متفاوتند. بنابراین، برخی از مخاطبان قرآن افرادی ساده‌اندیش و برخی، حکیمانی فرزانه و ژرف‌اندیشانی باریک بین هستند.

به همین دلیل، این کتاب جهان شمول الهی، معارفش را با روش‌های متفاوت و در سطوح

آموزش قرآن

۲۸

دوره سوم، شماره ۹، تابستان ۱۳۸۴

گونگون بیان کرده تا از یک طرف ژرف اندیشان به بهانه‌ی پایین بودن مطالب و حی خود را بی‌نیاز از آن نپندارند و از طرف دیگر، ساده اندیشان از فهم مطالب آن خود را محروم نینند.<sup>۷</sup>

بنابر این، چون از نظر وسعت حوزه‌ی رهنمود جهان‌شمول است، دو ویژگی دارد:

الف) به زبانی جهانی سخن می‌گوید، تا همگان از معارف آن بهره ببرند و هیچ کس به بهانه‌ی نارسایی زبان و بیگانگی با فرهنگ، آن را خار راه خود نیند و از پیمودن راه سعادتبخش آن باز نایستد.

ب) محتوایش برای همگان مفید و سودمند است و احدی از آن بی‌نیاز نیست. فهم معارف آن برای همگان آسان است، اما این بدان معنا نیست که همگان به صورت یکسان از آن بهره می‌برند. زیرا معارف آن مراتب متفاوتی دارد و هر مرتبه‌ی آن بهره‌ی گروهی خاص است: «معارف کتاب خداوند در چهار قالب نازل شده است: عبارات، اشارات، لطایف و حقایق. عبارات آن برای عموم مردم است، اشارات آن برای خواص، لطایف آن برای اولیای خدا و حقایق آن برای پیامبران»<sup>۸</sup>.

این کتاب الهی، در رسیدن به هدف‌های خود که همان هدف‌های رسالت پیامبر (ص) هستند، روش‌های خاصی را برگزیده است که در ادامه‌ی مقاله به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

## ۱. استفاده‌ی گسترده از تمثیل

یکی از شیوه‌های معمول در بیان معارف و پیام رسانی قرآن، عینیت بخشیدن و تجسم دادن به مفاهیم عقلی در قالب مثل‌های گوناگون است. مثل زدن به امور مادی، از روش‌های متداولی است که قرآن به وفور از آن استفاده و مطالب خود را به طوری جذاب بیان کرده است.<sup>۹</sup>

قرآن هدف خود را از این مثل‌ها، به کار انداختن فکر و اندیشه‌ی مردم معرفی می‌کند: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُصِرَ بِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۱۰</sup> یعنی: و این مثل‌هایی است که برای مردم می‌آوریم، شاید آن‌ها بیندیشند. از این آیه مشخص می‌شود، با آن‌که مثل‌های قرآنی ساده هستند، فهم آن‌ها به علم نیاز دارد.

## ۲. داوری قاطع درباره‌ی سخنان دیگران

قرآن کریم بر خلاف برخی از کتاب‌های متداول، پس از نقل آرای گوناگون، به داوری درباره‌ی آن‌ها می‌پردازد. از این رو، اگر مطلبی را نقل کند و سخنی در ابطال و رد آن نیاورد، نشانه‌ی امضا و پذیرش آن است؛<sup>۱۱</sup> چنان‌که از فرزند صالح حضرت آدم (ع) نقل می‌کند که معیار پذیرش عمل در نزد خدا تقواست: «قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»<sup>۱۲</sup> و آن را رد نمی‌کند. قرآن کریم بر اثر داشتن این ویژگی «قول فصل» نام گرفته است.

اما پس از نقل گفته‌ی منافقان، آن را ابطال می‌کند: «يَقُولُونَ لِنَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنَ الْأَرْضِ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۱۳</sup> سخن منافقان این بود که خود را عزیز می‌پنداشتند و مؤمنان را ذلیل، ولی خداوند بعد از نقل گفتار باطل منافقان، سخن آنان را باطل می‌شمرد و می‌گوید: عزت و سرافرازی از آن خدا، پیامبرش و مؤمنان است، ولی منافقان نمی‌دانند.

### ۳. خروج از نظم رایج

نظم و تألیف آیات قرآن و روشی که در بیان مطالب آن به کار رفته است، با تمام کتاب‌هایی که به دست بشر تألیف و تصنیف شده‌اند، فرق اساسی دارد. در کتاب‌های تألیف شده به دست بشر، معمولاً یک یا چند مطلب مطرح و در فصل بندی خاصی درباره‌ی آن‌ها بحث می‌شود. کتاب با یک مقدمه شروع می‌شود و با چند فصل یا باب پایان می‌پذیرد و مجموع مطالبی که مربوط به یک مسأله هستند، یکجا و با نظم معینی می‌آیند.

ولی قرآن، کتابی به رسم مألوف نیست که دارای فصل‌ها و باب‌هایی باشد و در آن نظام تألیفی خاص در نظر گرفته شده باشد، بلکه کتابی است که در مدت ۲۳ سال، طبق نیازمندی‌های گوناگون تربیتی، به طور تدریجی در زمان‌ها و مکان‌ها متفاوت نازل شده است. بنابراین در بسیاری از موارد، میان کلمات یک آیه یا آیات قبل و بعد پیوند خاصی وجود ندارد. مثلاً آیه سوم سوره‌ی «مائده»، ابتدا به محرمات الهی اشاره می‌کند، و چند مورد از آن‌ها را برمی‌شمرد. اما یکمرتبه سیاق آیه عوض می‌شود. و به موضوع امامت و ولایت و معرفی اسلام، به عنوان کامل‌ترین



دین می پردازد. سپس دوباره مطلب را قطع می کند و به موضوع دیگری درباره ی محرّمات می پردازد.<sup>۱۴</sup>

#### ۴. بیان قصه ها و شیوه های آن ها

قرآن کریم، داستان پیامبران و تاریخ امت های گذشته را نقل می کند، اما نه چون تاریخ نویسان و قصه پردازان. بلکه قسمت هایی از تاریخ آن بزرگان و امت های آنان را که با هدف هدایتگری خود هماهنگ، بیان می کند.

قصه نویسان در نوشتن یا نقل قصه های خود وارد جزئیات ماجرا می شوند و مخاطب خود را سرگرم می کنند، ولی قرآن کریم چنین روشی ندارد. برای مثال، در ماجرای فرزندان حضرت آدم (ع) می فرماید: «ای پیامبر! خیر دو فرزند آدم را به حق بر آن ها تلاوت کن. آن زمان که هر دو نفرشان قربانی دادند، ولی یکی از آن ها پذیرفته شد و آن دیگری که از او پذیرفته نشد، به برادر خود گفت: خدا فقط از افراد با تقوا قبول می کند. اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من هرگز به کشتن تو دست نمی گشایم. چون از پروردگار جهان ها و جهانیان می ترسم...»

ماجرای هایبل و قایل در قرآن، درس های فراوانی را به همراه دارد:

- خداوند اعمال خوب را تنها از پرهیزکاران می پذیرد، این که بی تقوایی انسان را به حسادت می کشاند و حسادت انسان را به کشتن برادر خود و ادار می کند.

- متقین از کرامت نفس برخوردارند و دست به اعمال پستی همچون برادر کشی نمی زنند و قصاص قبل از جنایت نمی کنند.

عاقبت تبهکاری و پستی، ندامت و پشیمانی است.

این ها و برخی نکات دیگر که برای انسان درس آموز است،

در قرآن کریم به صورت قصه آمده اند. اما چرا قربانی کردند؟

دلیل قربانی کردن ازدواج با همسر زیبا بود یا چیز دیگر؟

در کجا و چه زمان این اتفاق افتاد؟

قرآن دلایل این کارها را بیان نفرموده است و اگر روایاتی

در این زمینه باشد، باید با تعمق به آن ها نگرست.

#### ۵. تکرار مطالب و اصطلاحات

قرآن کریم کتابی تربیتی و سازنده در تمام زمان ها

و مکان هاست، به همین دلیل، بسیاری از مطالب یا فرازهایی

از داستان های آن تکرار شده اند تا شنونده و متعلم مطالب

جدیدی بیاموزند. این تکرار از آن روست که قرآن کتاب نور

و هدایت است. بنابراین، در مقام هدایت ضرورت دارد، در

هر مناسبت مطلب واحدی با زبانی خاص ادا شود تا ویژگی پند و موعظه و سازندگی را داشته باشد.

سرلُزوم تکرار در کتاب هدایت، وجود «شیطان» و «نفس

امّاره» است که عوامل ضلالت و عذابند و پیوسته انسان را به

گمراهی می کشانند. این تکرار علاوه بر مسأله ی هدایت،

نکته ی جدید و مفهوم تازه ای را نیز به مخاطبان می آموزد.

مثلاً جریان تبدیل عصای حضرت موسی (ع) به مار در

سوره های «طه»، «اعراف» و «نمل» سه بار تکرار شده است و

هر بار به جای کلمه ی «مار» واژه ی دیگری به کار برده شده

است: «فَاذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْمَعُ»<sup>۱۵</sup>؛ «... فَاذَا هِيَ ثُعْبَانٌ»<sup>۱۶</sup>

و «فَلَمَّا رَأَاهَا نَهَتْزُ كَانَهَا جَانٌ...»<sup>۱۸</sup>

در حقیقت، هر واژه در آیات بالا یکی از ویژگی های این

مار را بیان می کند: «حیة: مارزنده»، «ثعبان: مار بزرگ» و

«جان: ماری آزار». یعنی عصای حضرت موسی (ع) به ماری

تبدیل می شد که هم زنده بود و دروغین نبود، هم بزرگ بود و

هم نسبت به حضرت موسی (ع) بی آزار و بی زهر بود.

#### ۶. جلب توجه و ایجاد سؤال

یکی از ظرافت های ادبی و هنری قرآن در بیان مطالب،

این است که نظم را عمداً به هم می زند تا توجه مخاطب را

جلب کند و این سؤال را در ذهن او به وجود آورد که چرا کتابی

که سراسر فصیح و بلیغ است، نظم کلام را بر هم می زند؟ از

این طریق مخاطب را به جست و جوی علت بر می انگیزد تا از

معارف نهفته ای بهره مند شود.

مثلاً در جمله ای که چندین بار کلمات با «اعراب رفع»

آمده اند، کلمه ای با «اعراب نصب» ذکر می شود، تا خواننده

را متوقف کند و به تأمل وادارد؛ مانند آیه ی زیر که می فرماید:

«لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ

الْيَكَّ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

وَالْمُؤْمِنُونَ...»<sup>۱۹</sup>

در این آیه ی کریمه، پنج وصف ذکر شده که سیاق ادبی

آن ها مرفوع است؛ چنان که دو وصف مقدم «راسخون و

مؤمنون» و دو وصف مؤخر «مؤتون و مؤمنون» مرفوع هستند

و بین وصف های مرفوع چهارگانه، یک وصف منصوب دیده

می شود و آن وصف «مقیمین» است. این بدان دلیل است که

توجه متدبران در قرآن و تالیان کتاب الهی را به اهمیت «نماز»

که ستون دین است، جلب کند.<sup>۲۰</sup>

این روش که باید آن را روش «غیر مستقیم» نامید،

برنامه های تربیتی اثر فوق العاده ای دارد. زیرا انسان معمولاً

به افکار و برداشت های خود از مسائل گوناگون بیش از هر چیز دیگر اهمیت می دهد. هنگامی که مسأله ای به صورت یک امر قطعی طرح شود، در مقابلش مقاومت به خروج می دهد و همچون یک فکر بیگانه به آن می نگرد. ولی هنگامی که به صورت سؤال طرح شود و پاسخ را از درون وجدان و قلب خود بشنود، آن را فکر و تشخیص خود می داند و به عنوان «یک فکر و طرح آشنا» به آن می نگرد و در مقابلش مقاومت نمی کند. این طرز آموزش و تعلیم در برابر افراد لجوج بسیار مؤثر است. مشرکان و کفار در برابر پیامبر (ص) و کلام وحی موضع گیری می کردند، در بسیاری از آیات سؤال طرح شده است که به دو نمونه از آن ها اشاره می کنیم:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...»<sup>۱۱</sup> آیا دانایان با نادانان برابرید؟

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ...»<sup>۱۲</sup> یعنی: آیا نابینا با شخص بینا مساوی است؟ آیا فکر نمی کنید؟

#### ۷. جامعیت مطالب در میان معارف

خداوند سبحان معارف اعتقادی، اخلاقی، فقهی و سیاسی را به طور مجزا در قرآن ذکر فرموده و بارها نیز آن ها را در کنار یکدیگر آورده است. به این منظور که هدایتی همه جانبه نسبت به آن ها داشته باشد و جامعه ای انسانی را از یکسوگیری در عالم و نقصان در عمل باز دارد و درس همه بُعدی بودن و عمل کردن به همه ای معارف دینی را به امت اسلامی بیاموزد، تا جامعه ای جامعه و کامل پروازند. قرآن اگر «تعبد» را ارائه می دهد، تعقل و تحلیل را نیز در کنارش می آموزد. سراسر قرآن مملو از این ویژگی قرآنی است.

#### ۸. ارائه ی الگو

یکی از مهم ترین ابزار تعلیم و تربیت که اثر قاطع و تبیین کننده ای در ساخت شخصیت فرد و جامعه دارد، ارائه ی نمونه ها و الگوهای گویا از ارزش ها و ضد ارزش هاست. برای این کار می توان از داستان به خصوص داستان های تاریخی که سرشار از عبرت ها هستند، استفاده کرد. به کمک قصه و تاریخ می توان به خوبی ها و بدی ها عینیت داد و آن ها را در قالب نمونه های تاریخی تجسم بخشید؛ به گونه ای که شخص آن ها را مانند نمایشنامه ای از نزدیک ببیند و خود را در کنار قهرمانان تاریخ حس کند و عاقبت خوب یا بد آن ها و عوامل شکست و پیروزی شان را به خوبی درک کند. هر چند قصه های قرآن هدف های مشخصی را تعقیب

می کنند و همه ی آن ها نمونه هایی از افراد خوب و بد را ارائه می دهند، اما روی بعضی از نمونه ها انگشت می گذارد و با هدف الگو قرار دادن آن ها به بیان مطلب می پردازند. قرآن گاهی دو نمونه ی خوب و بد را در کنار هم قرار می دهد و آن ها را با هم مقایسه می کند، تا شنونده یا خواننده با اندیشیدن درباره ی آن دو نمونه و سنجش عمل کردشان با یکدیگر به نتیجه های مطلوبی دست یابد! مثلاً در آیه ی زیر می فرماید: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوْحٍ وَ امْرَأةَ لُوطٍ...»<sup>۱۳</sup>

در این آیه ی شریفه و آیات بعد از آن، دوزن بد را با دوزن خوب مقایسه می کند. دوزن بد عبارتند از زن حضرت نوح و زن حضرت هود. آن ها با این که همسر پیامبر بودند، اما گمراه شدند و با اعمال زشت و ناپسند خود، به صورت نمونه هایی از انسان های بد درآمدند. دوزن خوب نیز عبارتند از: زن فرعون و حضرت مریم (س) که نمونه ی پاک و ایمان و تقوا بودند.

این شیوه ی قرآن نیز در امر تعلیم و تربیت بسیار کار ساز است.

#### زیر نویس

۱. سوره ی زخرف (۴۳)، آیه ی ۴.
۲. سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲.
۳. همان، آیه ی ۱۸۵.
۴. سوره ی مدثر (۷۴)، آیه ی ۳۱.
۵. سوره ی قمر (۵۴)، آیه ی ۱۷.
۶. مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار. دار احیاء التراث. بیروت: ۱۴۰۳ هـ. ج ۵۸، ص ۶۵.
۷. جوادی آملی، عبدالله. تفسیر تسنیم. نشر السراء. قم: ۱۳۷۸ هـ. ش، ج ۱، ص ۳۲، ۳۳ و ۴۰.
۸. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۸.
۹. جعفری، یعقوب. سیری در علوم قرآن. انتشارات اسوه. ۱۳۷۳ هـ. ش. ص ۱۹۳.
۱۰. سوره ی حشر (۵۹)، آیه ی ۲۱.
۱۱. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۴۵، ص ۲۷.
۱۲. سوره ی مانده (۵)، آیه ی ۲۷.
۱۳. سوره ی منافقون (۶۳)، آیه ی ۸.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان. تفسیر نمونه. دار الکتب الاسلامیه. تهران: ۱۳۷۹ هـ. ش، ج ۳، ص ۸۶-۸۵.
۱۵. جوادی آملی، تفسیر قرآن در قرآن، ج ۱، ص ۴۳۷-۴۳۶.
۱۶. سوره ی طه (۲۰)، آیه ی ۲۰.
۱۷. سوره ی اعراف (۷)، آیه ی ۱۰۷.
۱۸. سوره ی نمل (۲۷)، آیه ی ۱۰.
۱۹. سوره ی نسا، (۴)، آیه ی ۱۶۲.
۲۰. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۵۲.
۲۱. سوره ی زمر (۳۹)، آیه ی ۹.
۲۲. سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۵۰.
۲۳. جوادی آملی، تفسیر قرآن در قرآن، ج ۱، ص ۴۳۳-۴۳۴.
۲۴. سوره ی تحریم (۶۶)، آیات ۱۲-۱۰.

